



ایمانوئل کانت ۳

نگاهی به منطق کانت

محمود زراعت پیشه^۱

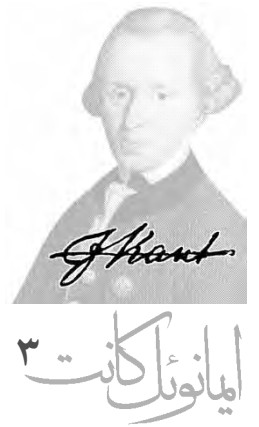
کتابی تحت عنوان منطق از کانت در دست است که ظاهراً مجموعه‌ای از جزوات درسی وی در این زمینه است. این کتاب توسط جان ریچاردسون به زبان انگلیسی ترجمه شده است و آنچه در توصیف آن خواهد آمد، برگرفته از همین ترجمه است.^۲ این کتاب به جز دیباچه‌ای ۵ صفحه‌ای، دارای ۲۴۳ صفحه می‌باشد. دیباچه کتاب توسط مترجم نگاشته شده است. از جمله اظهارات وی در خصوص منطق کانت این است که او این دانش را عاری از هر گونه محتوای انسان شناختی، هستی شناختی، روان شناختی و مابعد الطبیعی ارائه داده است. همچنین مدعی است که منطق کانت بسیار خالص و نظام‌مند بوده و از روش علمی دقیق برخوردار است. او در پاورقی به این نکته اشاره دارد که این رساله که به منظور آموزش در کلاس‌های درس تقریر شده، پس از مرگ کانت گردآوری شده و به چاپ رسیده است. گردآوری این رساله را یکی از شاگردان وی به عهده گرفته است.

کانت به دلیل ضیق زبان آلمانی در بیان مقصود خویش از کلماتی به نحو ابداعی استفاده نموده است و مترجم نیز دچار مشکلی مشابه شده است. مترجم به ضرورت تمایزها و استعمال واژگان شایسته در عین پرهیز از افراط‌های ناشی از واژه‌پردازی اشاره می‌کند. او می‌گوید مطالعه منطق کانت و انواع تمایزاتی که در کتاب خویش قائل شده است، باید بر هر مطالعه فلسفی مقدم باشد.

قبل از پرداختن به محتوای کتاب باید به این نکته اشاره شود که ارادت ویژه مترجم و گردآورنده این کتاب، نسبت به کانت، در اثنای مطالعه، بر هیچ خواننده‌ای پوشیده نخواهد ماند. این شیفتگی را همچنین می‌توان از ضمیمه ۲۹ صفحه‌ای وی در انتهای کتاب به خوبی دریافت. در این ضمیمه به مدح کامل کانت و سلوک زندگی و تفکرات نقدی او پرداخته شده است.

کانت کتاب خود را با مقدمه‌ای نسبتاً طولانی آغاز کرده است. این مقدمه حدود ۱۲۰ صفحه را به خود اختصاص داده است. او در ابتدا به مفهوم منطق می‌پردازد. منطقی که کانت به تصویر می‌کشد، در راستای همان فلسفه نقدی وی معنا پیدا می‌کند. او فاهمه را تابع برخی قوانین می‌داند، اگر چه ما گاه بدان قوانین آگاهی نداشته باشیم، همان گونه که گاه بدون آگاهی از دستور زبان صحبت می‌کنیم. سؤال این است که فاهمه در حالی که منبع قوانین است، خود تابع چه قوانینی است؟ همین جاست که منطق کانت معنا پیدا می‌کند.

همان گونه که قوه حاسه، شهودات را در اختیار ما قرار می‌دهد، فاهمه نیز قوه تفکر است. به عبارت دیگر: تمثلات حاصل از حواس را به قانون بدل می‌کند. کانت کارکرد فاهمه را در دو قالب مورد مذاقه



قرار می دهد:

اول: زمانی که این کارکرد را به نحوی کلی در نظر بگیریم. در این حالت نظر ما معطوف به این است که فاهمه می اندیشد، جدای از این که متعلق اندیشه چه موضوعی باشد.

اما گاه به فاهمه از آن جهت که در چه چیزی می اندیشد، نظر می کنیم.

آن چه مد نظر منطبق است، فاهمه به عنوان ابزار اندیشه به نحو کلی است و نه دومین مورد. او می گوید: اگر به کارکرد فاهمه به طور کلی بیاندیشیم، به قواعدی ضروری دست می یابیم که بدون آن ها اصلاً نمی توان اندیشید. اما اگر به کارکرد فاهمه، مثلاً در ریاضیات یا غیره، بیاندیشیم، تنها به قواعدی محتمل دست خواهیم یافت که به کارکردی خاص از فاهمه مربوط است و قابل اغماض می باشد و اغماض در آن اصل اندیشیدن را مختل نمی کند، بلکه اندیشه در ریاضیات را دچار نقصان می نماید. علمی که به قواعد ضروری فاهمه می پردازد، منطق نام دارد و از این جهت همانند دستور زبانی عام است که به واژه ها نظر ندارد، بلکه معطوف به قواعد حاکم بر آن هاست. منطق به اشیا نمی پردازد، بلکه به فرایند اندیشه متمرکز است. بر همین اساس نمی توان آن را مجموعه ای از عقاید علمی و مدون دانست. البته شاید بتوان منطق را بدین معنا ارگانون (مجموعه ای مدون از عقاید علمی) نامید که دانش را نظم می بخشد و نه توسعه. به هر حال از نظر کانت منطق علم به قواعد ضروری اندیشه است.

کانت نظر برخی از منطق دانان را که برای منطق قائل به اصولی روانشناختی می شوند، نقد می کند و با آن ها مخالفت می ورزد. از نظر او روانشناسی، قواعد ممکن اندیشه در برخورد با موانع و شرایط گوناگون را ارائه می دهد، در حالی که همان گونه که ذکر شد، در منطق به دنبال قواعد ضروری حاکم بر اندیشه هستیم. به عبارت دیگر: منطق در پی این نیست که چگونه می اندیشیم، بلکه به دنبال این است که چگونه باید بیاندیشیم. می توان اصول ضروری اندیشه را جدای از حالات محتمل روانشناختی، در خود یافت. بحث منطق، بحث از چگونگی اندیشه تاکنون نیست، بلکه بحث از چگونگی اندیشه به نحو ایده آل است. به همین دلیل است که کانت منطق را

نظر رشر در خصوص منطق کانت این است که
او این دانش را عاری از هر گونه محتوای انسان شناختی،
هستی شناختی، روان شناختی و مابعد الطبیعی
ارائه داده است.

علمی متکی بر اصول پیشینی اندیشه معرفی می کند؛ علمی که درگیر حالات و شرایط نشده و به عقل به عنوان موضوع می نگرد نه قالبی صرف. در منطق همانند متافیزیک، در خصوص چیستی، مقدار و متعلقات فاهمه، بحث نمی شود. سؤال اصلی در اینجا این است که فاهمه خود را چگونه می یابد؟

کانت همچنین قائل به تفاوتی میان منطق کلی^۲ و منطق استعلایی^۳ است. منطق کلی اگر چه در خصوص اشیا نیست، اما حاکی از قواعد ضروری اندیشه است که مرتبط با تمامی اشیا است و نه شیئی خاص. این در حالی است که در منطق استعلایی، تنها شیء فی نفسه، به عنوان شیء معقول و یا متعلق فاهمه صرف مورد بحث قرار می گیرد. کانت پس از مفهوم منطق، به تقسیمات اصلی، کارکرد و تاریخ مختصری از آن می پردازد. او منطق را به دو بخش تحلیلی و جدلی تقسیم می کند. بخش تحلیلی، عملکردهای کلی اندیشه را با موشکافی به دست می آورد و در واقع تحلیل قالب فاهمه و عقل است. به نظر کانت از آنجا که این بخش قواعد ضروری هر گونه صدق صوری را در بر دارد، به حق شایسته آن است که منطق صدق خوانده شود. اما در بخش جدلی منطق ظاهری صادق بر اصولی کاذب پوشانده می شود. در یونان باستان، جدلیان مشاوران و وکلای مدافع و سخنران بودند. مردم از ظواهر پیروی می کنند و فریب می خورند و جدل فن ظاهر بود.

منطق گاه به طبیعی یا عمومی^۴ و مصنوعی یا علمی^۵ تقسیم می شود. کانت این تقسیم بندی را غلط معرفی می کند. از نظر وی منطق طبیعی یا آنچه مربوط به خرد جمعی است، چیزی نیست جز علمی مرتبط با طبیعت انسانی (علمی انسان شناختی). او تنها منطق مصنوعی را به دلیل انتزاعی بودن لایق عنوان منطق می داند.

منطق را همچنین به تئوری و عملی تقسیم می کنند. منطق عملی را منطق فنی^۶ نیز می گویند. اما این تقسیم بندی نیز از نظر کانت غلط است، زیرا منطق کلی که صرف انتزاع است، نمی تواند بعدی عملی داشته باشد.

تقسیم دیگر در منطق، تقسیم به محض و کاربردی یا مختلط^۷ است. در منطق محض، فاهمه از دیگر قوای ذهنی جدا می گردد، اما در منطق کاربردی، فاهمه با دیگر قوای ذهنی که از آن ها متأثر است، در نظر گرفته می شود. کانت می گوید: با نظر دقی، منطق مختلط یا کاربردی را نباید منطق نامید. این شاخه از منطق ماهیتی روان شناختی دارد و در آن به این نکته پرداخته می شود که اندیشه معمولاً به چه سمتی می رود و نه این که به چه سمتی



ایمانوئل کانت

باید برود. منطق کاربردی، علمی پیشینی نخواهد بود، زیرا روان شناسی که این منطق تمامی داشته های خود را از آن می گیرد، مبتنی بر فلسفه است که منطق (محض) برای آن علمی مقدماتی به حساب می آید.

تقسیم دیگر، منطق متعلق به فاهمه نظری^{۱۰} و فاهمه مشترک^{۱۱} است. کانت این تقسیم بندی را به کلی مردود اعلام می کند. او می گوید: منطق در معنای اول، ناگزیر مجموعه ای از عقاید علمی و مدون درباره سایر علوم خواهد بود، در حالی که همان گونه که گذشت، منطق چنین نیست. این فاهمه به نحو کلی است که موضوع منطق است و نه قواعد خاص و نظری آن. او منطق در معنای دوم را نیز رد می کند. وی معتقد است منطق هرگز نمی تواند محصول عقل مشترک باشد، زیرا علمی انتزاعی است، در حالی که عقل مشترک، قوه نیل به قواعد ادراک به نحو انضمامی است.

او پس از بیان این تقسیمات پنجگانه، می گوید: همچنین می توان منطق را به مدرسی^{۱۱} و عمومی (عام پسند)^{۱۲} تقسیم نمود. در واقع این تقسیم بندی، پیشنهادی از ناحیه خود او است. مبنای این سخن او این است که یا در منطق قواعد را به صورت انتزاعی ارائه می نماییم (مدرسی) و یا انضمامی (عام پسند). بر این اساس، منطق مدرسی مبنای منطق عام پسند خواهد بود.

کانت در انتها تصریح می کند که منطق فنی برای اختراع و کشف یا مجموعه ای از نظریات علمی و مدون در باب صدق یا حقایق نیست، بلکه تنها برای نقادی ادراک مفید است و اصل منطقی صدق ریشه در سازگاری فاهمه با قواعد کلی خود دارد. کانت سپس به بیان تاریخ مختصری (در حدود ۲ صفحه) از منطق می پردازد. او معتقد است منطق معاصر ریشه در تحلیلات ثانی ارسطو دارد و او بود که منطق را به دو بخش تحلیلات و جدل تقسیم نمود. از نظر کانت منطق و مابعد الطبیعه در زمره علوم اندکی قرار دارد که دستخوش تغییر نمی شوند. او می گوید اگر چه اعتقاد بر این است که از گانون لمبرت^{۱۳} چیزهای زیادی به منطق افزوده است اما این کتاب تنها تقسیمات دقیق تری را ارائه می نماید و افزایشی محتوایی را نمی یافت.

به اعتقاد کانت، از میان فلاسفه جدید لایب نیتس و ولف منطق کلی را ارائه نموده اند و از آنجایی که مالبرانش و لاک به ماده ادراک سر و کار دارند، نمی توان به معنای صحیح کلمه مباحث آنان را ناظر بر منطق دانست. کانت می گوید: منطق کلی ولف بهترین منطقی است که در دست است و حتی

برخی آن را هم پایه منطق ارسطو می دانند. وی همچنین بر این باور است که در زمان معاصر منطق دان برجسته ای وجود ندارد و از آنجا که منطق فقط شامل قالب اندیشه است، مجالی برای اکتشافات جدید در آن نیست.

کانت، در این مبحث مقدماتی، به مفهوم فلسفه به طور کلی، مفهوم مدرسی فلسفه و مفهوم دنیوی^{۱۴} آن، اغراض و عوارض ذاتی تفلسف و معضلات عمده علم نیز پرداخته است. او تعریف دقیق از فلسفه را منوط به فهم ادراکات عقلی می داند و ادراکات عقلی را در مقابل ادراکات تاریخی قرار داده، می گوید: اولی ادراکی است بر پایه اصول و دومی ادراکی است بر پایه اطلاعات. وی همچنین ادراکات را بر دو اساس قابل تمایز معرفی می کند: (۱) منشأ عینی و بیرونی (۲) منشأ درونی. بنابر معیار اول، ادراکات یا عقلی اند و یا تجربی و بنا بر معیار دوم، یا عقلی اند و یا تاریخی. ممکن است ادراکی به لحاظ بیرونی عقلی باشد، اما به لحاظ درونی تاریخی. برای نمونه آن جا که

اطلاعاتی فلسفی را به صورت نقلی از فیلسوفان پیشین دریافت می کنیم. با این که این اطلاعات زائیده عقل یک فیلسوف اند، اما ما به صورت نقلی به این اطلاعات دست یافته ایم و در کسب آن ها خود به تعقل نپرداخته ایم.

وی فلسفه به معنای مدرسی آن را نظام ادراکات فلسفی یا ادراک عقل از مفاهیم می داند، اما فلسفه به معنای دنیوی آن را علم به غایات نامتناهی عقل بشر توصیف می کند. فلسفه در معنای مادی (دنیوی) آن در واقع کاربردی یا عملی است. فیلسوف در این معنا قواعدی عقلی برای هر هدفی ارائه می دهد و کانت این چنین فیلسوفی را حکیم می داند و او را فیلسوف واقعی می نامد که حدود نهایی عقل بشر را می نمایند. وی دو چیز را از عوارض ذاتی فلسفه در معنای مدرسی آن می داند: (۱) انبوهی از ادراکات عقلی، (۲) انسجام نظام مند این ادراکات به عنوان یک کل. او می گوید: فلسفه تنها دانشی است که می تواند رضایتی درونی را برای ما به ارمغان بیاورد، زیرا تنها دانشی است که به علوم دیگر انسجام می بخشد.

کانت این مبحث را نیز با گزارشاتی تاریخی در خصوص فلسفه و فلاسفه به پایان می برد. او در میان این

منطقی که کانت به تصویر می کشد،
در راستای همان فلسفه نقدی وی معنا پیدا می کند.
او فاهمه را تابع برخی قوانین می داند، اگر چه
ما گاه بدان قوانین آگاهی نداشته باشیم،
همان گونه که گاه بدون آگاهی از دستور زبان
صحبت می کنیم



ایمانوئل کانت ۳

گزارشات، اشاره ای کوتاه اما جالب دارد به این که علم جدل در ابتدا فن استفاده محض از فاهمه با توجه به مفاهیم انتزاعی و مجزا از تمامی حواس بود و از این رو در میان متقدمان بسیار بدان سفارش می شد. اما با روی آوردن گروهی به جدل که حواس را به کلی نفی می کردند، این علم به فن دفاع از هر گزاره ای یا خدشه وارد کردن بدان تبدیل شد و بدین ترتیب به خدمت اهل سفسطه قرار گرفت تا به پدیدار جامه واقع ببوشانند.

مترجم در این بخش به نکته ای حائز اهمیت اشاره می کند. وی می گوید: در زبان انگلیسی فرق است میان *sophist* و *sophister*. اولی به شخصی اطلاق می گردد که معلم حکمت در آتن است و دومی به خوش منظر بد نهاد یا همان فرد اهل مغالطه گفته می شود.

کانت در بخش پنجم از مقدمه کتاب به بحث از ادراک به نحو کلی، ادراک استدلالی و شهودی، شهود و فهم و تمایز این دو و کمال منطقی ادراک و کمال ذوقی^{۱۵} آن می پردازد. بحث از ادراکات، انواع آن و تمایزات میان آن ها بدین جهت در این کتاب ضروری می نماید که منطق ناظر بر انسجام ادراکات است. از نظر کانت تمامی ادراکات دو جنبه دارند: جنبه ای در ارتباط با شیء و جنبه ای در ارتباط با شخص. بازگشت اولی به تمثلات و بازگشت دومی به آگاهی و شهود است. در هر ادراکی باید ماده ادراک - یعنی شیء - را از صورت آن - یعنی روشی که ادراک حاصل از آن است - متمایز دانست. اگر چه یک خانه به عنوان یک شیء و متعلق ادراک برای فردی بدوی و فردی متمدن یکی است، اما از آن جا که فرد متمدن کارکرد خانه را می داند، ساختار و صورت ادراکی او متفاوت از فرد بدوی خواهد بود.

منطق تنها با تصورات واضح سر و کار دارد و نه تصورات مبهم. در منطق به فرایند رخداد تصورات توجه نمی شود، بلکه انطباق آن ها با ساختار منطقی مد نظر است. به طور کلی منطق نمی تواند به صرف تصورات و امکان آن ها بپردازد و این امر وظیفه مابعدالطبیعه است. منطق به فرایند تبدیل یک تصور به مفهوم نظر دارد و نه پیدایش آن. تصور ادراک نیست، اما ادراک همواره مبتنی بر آن است. تصورات پیش فرض ادراک اند و این امر مطلقاً قابل توضیح نیست، زیرا توضیح هر تصویری مبتنی بر تصویری دیگر خواهد بود و این جبر درونی ذهن است.

تصور ما از یک خانه زمانی واضح خواهد بود که بتوانیم مؤلفه های تصور خویش مانند: در، پنجره و غیره را برشمریم. پس برای نمونه اگر ما نتوانیم مؤلفه های زیبایی را بر شمریم، تصور زیبایی، تصویری غیر واضح خواهد بود. پیروان ولف یک تصور غیر واضح را تصویری آشفته^{۱۶} نامیدند اما این درست نیست، زیرا ضد آشفته منظم است و نه واضح، اگر چه وضوح یکی از لوازم نظم است. وضوح خود دو جنبه دارد: حسی و عقلی. هنگامی که کهکشان راه شیری را همانند رگه ای نسبتاً سفید می بینیم، فاقد وضوح حسی هستیم که با تلسکوپ قابل رفع است، اما وضوح عقلی مربوط به مفاهیم و تحلیل آن هاست. برای نمونه مفهوم فضیلت زمانی واضح می گردد که آن را به اجزای مفهومی خود تحلیل نماییم. پس مفاهیم نه از جهت متعلق خود، بلکه از جانب صورت خود

واضح می گردند. البته باید توجه داشت که تحلیل یک مفهوم چیزی بدان نمی افزاید. پس فرق است میان وضوح در شهودات و در مفاهیم.

تمامی ادراکات ما یا شهودات اند و یا مفاهیم. اولی ریشه در حاسه دارد و دومی در فاهمه. این تمایزی منطقی میان حاسه و فاهمه است. حاسه به این دلیل قوه اخس محسوب می شود که تنها ماده اندیشه را در دسترس قرار می دهد، اما فاهمه قوه اعلی است، زیرا این مواد را برای مفاهیم و قوانین به رشته نظم در می آورد. یک ادراک یا به واسطه قوه حس کامل می گردد و یا به واسطه قوه اندیشه و تفکر. در صورت نخست به کمال ذوقی رسیده است و در صورت دوم به کمال منطقی. کمال ذوقی با حواس در ارتباط است و کمال منطقی با عقل. بازگشت کمال منطقی به انطباق ادراک با عین و بازگشت کمال ذوقی به سازگاری آن با فاعل شناسا است.

همواره و به طور کلی میان کمال منطقی و کمال ذوقی نوعی ستیزه برقرار است. فاهمه می خواهد آگاهانه عمل کند، اما حس طالب تحریک شدن است. اولی خواهان فعل است و دیگری خواستار انفعال. اگر طرحی زیبا باشد اما



G.W. VON LEIBNITZ.



ایمانوئل کانت

سطحی، مورد پسند احساس خواهد بود و نه فاهمه. اما اگر ژرف باشد و انعطاف ناپذیر، مورد توجه فاهمه قرار خواهد گرفت. ما باید تلاش کنیم تا این دو کمال را با هم متحد نماییم. می توان کمال منطقی و کمال ذوقی یک ادراک را با مؤلفه های کیفیت، کمیت، نسبت و جهت سنجید. یک ادراک زمانی کامل است که به لحاظ کمیت، کلی و به لحاظ کیفیت، واضح و به لحاظ نسبت، صادق و به لحاظ جهت، یقینی باشد. معیار کلیت و وضوح و صدق و ایقان در کمال منطقی امری برون ذاتی و در کمال ذوقی درون ذاتی است.

کانت در بخش ششم مقدمه به کمال های منطقی خاص یک ادراک با توجه به کمیت آن اشاره دارد. کمال های منطقی ناظر به کمیت یک ادراک عبارت اند از وسعت^۷، چه وسعت به معنای دامنه^۸ و چه به معنای شدت^۹، فرجه بودن، ژرفا یا اهمیت و باروری یک مفهوم است. او همچنین در خصوص افق ادراک^{۱۰} سخن می گوید. توضیح این که وسعت یک ادراک یا به معنای وسعت دامنه آن است یا به دلیل شدت آن. وسعت در ناحیه دامنه یک ادراک به چند جنبه بودن آن بستگی دارد و وسعت شدی آن به محتوا، اهمیت منطقی و حاصل خیزی آن باز می گردد. تعیین افق ادراک به این امر دلالت دارد که ادراک مذکور تا چه اندازه با اهداف و ظرفیت های ما منطبق است. افق ادراک را می توان به لحاظ منطقی یا به لحاظ ذوقی (حسی) مورد محک قرار داد. تعیین منطقی آن با فاهمه و تعیین ذوقی آن با احساس در ارتباط است. کسی که به تعیین ذوقی می پردازد، در واقع سعی دارد ادراک خویش را تا حد امکان عام پسند و موافق با ذائقه عموم ارائه نماید.

وقتی سخن از افق فکری به میان می آید، در واقع بحث بر سر این امر است که یک انسان به عنوان یک انسان چه چیزهایی را می تواند بداند. در این زمینه حدود و شرایط هر انسانی دخیل خواهد بود. کانت خاطر نشان می شود که هیچکس نمی تواند به مافوق افق فکری خویش دست یابد. فاهمه بسیار منظم است و از این نظم درونی ادراکات خویش که همان کمال منطقی است، به مراتب بیش تر از مزایای ناشی از آن خشنود می باشد. اما این که ادراک از درون دارای کمال منطقی است، هرگز قابل قیاس با ارزش بیرونی آن یعنی کارکرد آن نیست.

در بسط ادراک خویش باید به نکاتی توجه نمود: (۱) هر کس باید واقف به افق فکری خود باشد و حیطه آن را مشخص نماید، (۲) آن را به راحتی در معرض تغییر قرار ندهد،

(۳) افق فکری دیگران را با توجه به افق فکری خویش محک نزنند، برای نمونه هر آنچه را بی فایده می یابد، بی فایده نداند، (۴) افق فکری خویش را نه بیش از حد بسط دهد و نه بیش از حد محدود سازد و غیره. کانت هنوز هم در این زمینه توصیه هایی دارد که در واقع تعامل اخلاقی یک محقق با نفس خویش را به تصویر می کشد. کانت در بخش بعد به کمال منطقی یک ادراک با توجه به نسبت آن می پردازد که عبارت است از صدق. در این راستا وی صدق منطقی، صوری و مادی و همچنین معیار صدق را مورد توجه قرار می دهد. او نظری نیز به کذب و خطا و پدیدار به عنوان منشأ خطا و مقدمات و لوازم پرهیز از خطاها دارد.

در میان کمال های منطقی یک ادراک، وی صدق را کمال اصلی آن بلکه از شروط ضروری و ذاتی هر ادراک کاملی قلمداد می کند. او می گوید صدق به اعتقاد رایج انطباق ادراک با شیء فی نفسه است اما ما در رسیدن به این انطباق، راهی جز ادراک مجدد شیء فی نفسه نداریم و هر گز نمی توانیم خود متعلق ادراک را بدون ادراک مجدد آن با ادراک پیشین از آن مقایسه نماییم. پس این ادراک لاحق ما از شیء فی نفسه است که ادراک پیشین ما از آن را تأیید می کند. پس انطباق در واقع میان دو ادراک رخ داده است نه میان ادراک و شیء و کانت این امر را برای صدق یک ادراک کافی نمی داند. منطق دانان همواره از این ناحیه مورد سرزنش شکاکان واقع می شدند. کانت این اشکال را به راستی وارد می داند و حل آن را ناممکن.

کانت راه حل را در تحلیل صدق می داند. او ابتدا یک ادراک را به ماده و صورت تقسیم می کند. ماده ادراک همان متعلق آن است. از نظر او معیار مادی کلی برای صدق ناممکن بوده و از تناقضی درونی رنج می برد، زیرا کلیت اقتضای انتزاعی بودن آن را دارد و مادیت اقتضای انضمامی بودن. پس ادراکی که در نسبت با یک شیء صادق است، ممکن است در نسبت با شیء دیگر کاذب باشد و نمی توان معیار مادی و در عین حال کلی از صدق ارائه نمود. اما معیار صوری صدق این مشکل را ندارد. کانت صدق صوری را انطباق ادراک با خود در حال انتزاع از هر شیء



ایمانوئل کانت ۳

خارجی و تمایزات آن معرفی می کند. البته این انطباق باید تحت نظارت قواعد کلی فاهمه و عقل باشد. پس بنا بر بیان وی صدق صوری نوعی سازگاری درونی ادراکات است، چه با خود و چه با دیگر ادراکات. او دو معیار صوری صدق را اصل تناقض و اصل جهت کافی می داند. توسط اولین اصل امکان منطقی یک ادراک و توسط دومین اصل، واقعیت آن احراز می گردد.

او در دنباله به این نکته نیز اشاره می کند که هرگاه تمامی لوازم یک ادراک صادق باشند، آن ادراک نیز صادق خواهد بود. مقصود وی تمامی لوازم معرفتی یک ادراک در برخورد با ادراکات پیشین است. کانت در واقع می خواهد صدق صوری را در جریان انسجامی درونی دریابد. توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که دستیابی به تمامی لوازم یک ادراک کاری است ناممکن و در نتیجه دسترسی به صدق صوری آن هم ممکن نخواهد بود. حال یا باید بر این اساس برای صدق قائل به مراتبی شد یا شیوه ای عمل گرایانه را در پیش گرفت که بنا بر آن تا زمانی که یک ادراک لوازم کاذبی نداشته باشد، آن را صادق بیانگریم.

باید توجه کرد که کذب^۱، همانند صدق مربوط به احکام است اما خطا^۲ مستند به فرد یا قوه ادراک کننده می باشد. حال با این الگو که کانت ارائه می دهد درک این که چگونه خطا در ادراک رخ می دهد، بسیار دیر فهم است. کانت خود به این امر اشاره می کند. اگر صدق در واقع سازگاری ادراک با قواعد کلی فاهمه است، فهم این نکته بسیار دشوار است که چگونه یک قوه (فاهمه) می تواند بر خلاف قواعد کلی خویش فعالیت نموده، به ادراکی ناسازگار با خویش دست یابد تا بتوان آن ادراک را کاذب و این قوه را خطاکار نامید.

او معتقد است می توان ریشه خطا را به فاهمه و محدودیت آن بازگرداند. ما در طبیعت دچار جهل در خصوص امور فراوانی هستیم. اما این طبیعت نیست که عامل خطا است، بلکه این میل باطنی ما به حکم دادن است که علی رغم محدودیت فاهمه ما، مقدمات خطا را پدید می آورد و ما را در جایی که نباید حکمی دهیم، تحریک به این امر می کند. البته کانت، شاید برای فرار از چنگال لادری گری، مواضع خطا را جزئی می خواند و می گوید حتی در همین مواضع خطا نیز چیزهای صادقی یافت می شود، زیرا هر مقدم بر هر کذبی باید چیز صادقی در کار باشد تا بتوان کذب را دریافت.

او در بخش بعد یعنی بخش هشتم مقدمه به بحث از کمال منطقی ادراک با توجه به کیفیت که همان وضوح ادراک است، می نشیند. در وضوح یک ادراک یکی از چیزهایی که او مورد توجه قرار می دهد حد یا جزء مفهومی^۳ آن ادراک است. وی انواع این حدود را بر می شمرد. همچنین به تعیین جوهره منطقی یک شیء و تمایز آن از ذات واقعی اش می پردازد. در این بخش مراتب وضوح و تمایز منطقی و ذوقی (حسی) یک مفهوم و تفاوت تمایز به لحاظ تحلیلی و ترکیبی مورد بررسی قرار می گیرد.

جزء مفهومی هر تصویری بخشی از ادراک آن را تشکیل می دهد. هر حد را می توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد: (۱) به عنوان تصویری مستقل، (۲) به عنوان جزئی از تصور تام و کامل یک چیز و در نتیجه مقدمه ای برای ادراک آن. هر یک از حدود به عنوان مقدمه ای برای ادراک یک چیز خود دارای کارکردی دو جنبه ای اند: کارکردی درونی و بیرونی. کارکرد بیرونی این حدود به شناخت هر چه بهتر شیء خارجی کمک می کند و کارکرد درونی آن ها موجب تمایز شیء مذکور

از اشیاء تصور شده دیگر می شود. در واقع از این راستا می توان به دو مؤلفه وضوح و تمایز دست یافت. وظیفه منطقی است که مفاهیم واضح را از هم متمایز نماید. منطقی دانان مکتب ولف این کار را با تحلیل صرف انجام می دهند. اما تمایز منحصر در تحلیل مفهومی نیست، بلکه می تواند از طریق ترکیب نیز به دست آید. کانت می گوید فرق تمایز از طریق تحلیل و یا از طریق ترکیب، فرق میان دو عبارت «مفهومی متمایز ساختن» و «مفهومی را متمایز کردن» است. هنگامی که مفهومی متمایز را می سازیم، از اجزاء مفهومی آن شروع می کنیم تا به یک کل دست یابیم، اما در فرایند متمایز نمودن یک مفهوم، صفاتی را بدان ملحق می کنیم و همین است

از نظر وی منطق طبیعی یا آنچه مربوط به خرد جمعی است، چیزی نیست جز علمی مرتبط با طبیعت انسانی (علمی انسان شناختی). او تنها منطق مصنوعی را به دلیل انتزاعی بودن لایق عنوان منطق می داند.

منطق در پی این نیست که چگونه می اندیشیم، بلکه به دنبال این است که چگونه باید بیاندیشیم.



ایمانوئل کانت ۳

تمتایز نمودن از طریق ترکیب. از نظر کانت، هر چه ادراک ما از یک شیء متمایزتر باشد، به همان اندازه، قوی تر و مؤثرتر خواهد بود.

بخش نهم مقدمه به کمال منطقی ادراک به لحاظ جهت بستگی دارد که عبارت است از یقین. کانت در این مبحث به معنای صادق پنداری (باور به صدق)^{۳۴} به طور کلی و اقسام آن، اظهار نظر^{۳۵}، باور و دانش می پردازد. او همچنین در خصوص اعتقاد جازم به یک حکم یا معلق دانستن آن بحث می کند. شکاک هر گونه حکمی را طرد می کند، در حالی که فیلسوف واقعی، اگر دلایل کافی در تأیید حکمی ندارد، آن را به حالت تعلیق در می آورد. یکی دیگر از مباحث این بخش، پیش داوری ها^{۳۶}، خواستگاه و انواع اصلی آن ها است.

توضیح این که اگر صدق را خصوصیتی نفس الامری برای ادراک بدانیم، صادق پنداری را باید خصوصیتی نفسانی برای آن تلقی نماییم که به فاعل شناسا متکی است. این صادق پنداری دارای ماهیتی دو وجهی است؛ یا یقینی است و یا غیر یقینی. وجه یقینی آن با آگاهی از ضرورت ادراک همراه است و وجه غیر یقینی آن با آگاهی از امکان خلاف. وجه غیر یقینی یا هم به لحاظ نفسانی و هم به لحاظ نفس الامری ناکافی است و یا تنها به لحاظ نفس الامری در حیطه امکان است. اولی اظهار نظر است و دومی باور. پس با سه گونه صادق پنداری سر و کار خواهیم داشت: دانش، اظهار نظر و باور. از میان این سه تنها اولی یقینی است، در حالی که دومی محتمل و سومی مدعا است. در واقع معرفت یا دانش، صادق پنداری ای است که هم به لحاظ نفسانی و هم به لحاظ نفس الامری کافی است.

کانت نظر برخی از منطقدانان که برای منطقدانان به اصولی روانشناختی می شوند، را تقد می کند و با آن ها مخالفت می ورزد.

همواره قبل از هر باور یک اظهار نظر وجود دارد اما نباید به این نظریه پردازی اهمیتی بیش از آنچه هست، داد. البته باید توجه داشت که اظهار نظر به نحو پیشینی یعنی بی نیاز از تجربه بی معنی است. پس نمی توان جایگاهی برای نظریه پردازی در علوم چون ریاضیات، مابعدالطبیعه و اخلاق قائل شد، بلکه حوزه نظریه پردازی علوم طبیعی، مانند فیزیک، شیمی و غیره است، در حالی که در فلسفه و ریاضیات تنها می توان دانست (معرفت یافت) یا ندانست. برای نمونه در طبیعیات قدیم، اثیر که ماده افلاک بود، موضوع یک نظریه بود که احتمال خلاف در آن راه داشت. مترجم کتاب کانت در تمایز باور و نظریه به این نکته اشاره می کند که یک بازرگان نمی تواند به صرف وجود یک نظریه دال بر کسب سود به ماجراجویی بپردازد بلکه باید در این زمینه به باور برسد. باور صادق پنداری ای است که برای عمل کافی است.

کانت منشأ اصلی پیش داوری ها را تقلید، رسوم و طبع آدمی معرفی می کند. از نظر وی هرگاه احکام را بدون تأمل بپذیریم، دچار پیش داوری شده ایم. در این فرایند توجیهات نفسانی یک حکم به غلط نفس الامری پنداشته می شود. در ورای هر پیش داوری، حکمی کلی اما غلط وجود دارد، مثلاً پیش داوری ناشی از تقلید بر اساس این حکم کلی شکل می گیرد که «هر آنچه همه انجام می دهند، صحیح است». اگر پیش داوری ناشی از آداب و رسوم، در تقلید نیز ریشه داشته باشد، رهایی از آن بسیار دشوار می شود. تقلید ناشی از نخوت عقل است، زیرا عقل قوه ای است فعال و نه منفعل.

به همین دلیل است که کانت منطق را علمی متکی بر اصول پیشینی اندیشه معرفی می کند. علمی که درگیر حالات و شرایط نشده، به عقل به عنوان موضوع می نگرد نه قالبی صرف.

کانت برخی از مقدمات تقلید و موجبات نخوت عقل را بر می شمرد و از آن جمله از فرمول ها، جملات قصار، مقبولات، قوانین کلی، ضرب المثل ها و حکمت ها یاد می کند. از نظر او این گونه جملات، جدای از منافع فراوانی که دارند، گاه باعث می شوند که مخاطب خود به تعقل نپردازد و به تقلید صرف عادت نماید. وی از جمله پیش داوری های متداول را پیش داوری مبتنی بر بیانات شخص موثق یا گروه موثق یا عصر و زمان می داند. اگر چه ما در خصوص تجربه و گواهی،

می توانیم معرفت خود را مبتنی بر وثوق دیگران کنیم، اما در خصوص ادراکات عقلی، چنین چیزی موجه نخواهد بود. کانت در دنباله علل روانشناختی پیش داوری ها از جمله خود خواهی یا حقد و حسد نسبت به دیگران و غیره را بر می شمرد. این بخش از مباحث وی به مباحث اخلاقی شباهت می یابد.

و بالاخره بخش دهم مقدمه به احتمال، شرح و توضیح احتمالات، تمایز احتمال با عین نمایی یا شباهت به



ایمانوئل کانت

واقع^{۲۷}، احتمال فلسفی و ریاضی، شک در نفس (درون) و نفس الامر (برون)، شیوه جزم گرایانه، شکاکانه و ناقدانه تفکر یا روش تفلسف و فرضیات اختصاص دارد.

کانت میان احتمال و عین نمایی یا شباهت به واقع قائل به فرق است. وی عین نمایی را امری ناظر بر واقع یا نفس الامر می داند و احتمال را امری نفسانی. او می گوید احتمال در مقایسه وجه سلبی با وجه ایجابی یک گزاره به دست می آید و نوعی صدق پنداری است که ارتباطی با یقین (مطابقت با واقع) ندارد، در حالی که عین نمایی در مقایسه با یقین مطرح می گردد. اگر یقین ریاضی ۱۰۰٪ است، عین نمایی بیش از ۵۰٪ را شامل می شود. وی همچنین می گوید برای روش شک گرایانه در تفکر، یک اصل وجود دارد و آن غیر یقینی پنداشتن ادراکات در برخورد با آن هاست. این روش در مقابل روش جزمی تفکر قرار دارد که اعتقاد کورکورانه به عقل در گسترش خویش توسط مفاهیم صرف و به نحو پیشینی است. شک گرایی در ریاضیات و طبیعیات جایگاهی ندارد و تنها ادراکات صرفاً فلسفی را شامل می شود. از نظر کانت این هر دو روش هرگاه فراگیر شوند، غلط اند. اما به همان میزان که شک گرایی مضر است، برخورد شکاکانه یعنی برخورد غیر یقینی با ادراکات به منظور به دست آوردن صدق، مفید است. تعلیق حکم برای بدست آوردن صدق روشی است که کانت آن را روش نقدی می نامد.

هر فرضیه باید حائز شرایطی باشد. برای نمونه باید دارای لوازمی صحیح باشد و گرنه چیزی جز خیالی واهی نخواهد بود. به هر میزان که یک فرضیه دارای نتایج صحیح باشد، محتمل تر خواهد بود. یک فرضیه همچنین باید دارای استقلال باشد، به این معنا که نیازی به فرضیه های دیگری نداشته باشد. برای مثال، فرضیه توکو د برائه^{۲۸}، منجم دانمارکی، در تبیین بسیاری از پدیده ها ناکارآمد بود. بنابر این وی از چندین فرضیه جدید در تکمیل فرضیه اصلی اش بهره می برد. این در حالی بود که سیستم کپرنیکی، پدیده های مورد انتظار را تبیین می نمود و در آن فرضیه کمکی نیز به چشم نمی خورد. کانت با شمردن برخی خصوصیات دیگر فرضیه ها این بخش را نیز به سرانجام می رساند.

مقدمه کتاب مورد بحث با ضمیمه ای در انتها به پایان می رسد. این ضمیمه ۳ صفحه ای درباره تمایز میان ادراک نظری و عملی است. کانت در این ضمیمه دو گونه ادراکات نظری را مطرح می نماید و اولی را **theoretical** نامیده، دومی را **speculative** می خواند. از نظر وی ادراکات عملی یا دستوری^{۲۹} اند که در این صورت در مقابل دسته اول از ادراکات نظری قرار می گیرند و یا شامل مقدماتی برای ادراکات دستوری هستند و در این حالت در مقابل دسته دوم از ادراکات نظری قرار خواهند داشت. مقصود کانت از گزاره دستوری یا امری هر گزاره ای است که بیانگر عملی مختارانه و محتمل باشد که توسط آن هدفی محقق گردد. از ادراکات نظری هیچ قاعده کلی رفتاری استنتاج نمی گردد. مترجم در پاورقی در توضیح مطلب می گوید ادراک تئوری، اصولی کلی را ارائه می دهد ولی ادراک عملی ناظر بر کارکردهاست و به نحو تجربی حاصل می شود.

بالاخره پس از این مقدمه طولانی، کانت به بحث در اصطلاحات منطق می پردازد. مباحث منطقی وی تحت عنوان منطق، در این کتاب، دو بخش عمده را شامل می شود؛ اصول کلی ارکان منطقی و اصول کلی روش های منطقی. سه رکن مورد نظر کانت، مفاهیم، احکام و قیاس هاست. او مجموعاً ۱۲۰ عنوان را مورد توجه قرار داده است که ۹۳ تای آن ها مرتبط با اصول کلی همین سه رکن است. وی هر یک از عناوین تحت این ارکان یا روش ها را بسیار مختصر کنکاش نموده است.

بحث نخست وی در ناحیه مفاهیم، تمایز میان آن ها با شهودهاست. او می گوید تمامی ادراکات ما یا مفهوم اند و یا شهود. شهود شخصی است در حالی که مفهوم کلی است. ادراک یا معرفت حاصل از مفاهیم است که اندیشه یا تفکر نام دارد. تقسیم مفهوم به کلی، جزئی یا شخصی، در واقع، تقسیم خود مفهوم نیست بلکه تقسیم کارکرد آن است، زیرا همان گونه که ذکر آن گذشت، مفاهیم کلی اند.

او معتقد است منطق معاصر ریشه در تحلیلات ثانی ارسطو دارد

و او بود که منطق را به دو بخش تحلیلات و جدل تقسیم نمود.

از نظر کانت منطق و مابعد الطبیعه در زمره علوم اندکی قرار دارد

که دستخوش تغییر نمی شوند. او می گوید اگر چه اعتقاد

بر این است که ارگانون لمبرت چیزهای زیادی به منطق افزوده است

اما این کتاب تنها تقسیمات دقیق تری را ارائه می نماید و

افزایشی محتوایی را در نمی توان در آن یافت.



ایمانوئل کانت ۳

کانت معتقد است باید در هر مفهومی ماده و صورت را جدا نمود. متعلق ادراک در هر مفهوم، ماده آن و کلیت، صورت آن است. او سپس به تمایز مفاهیم محض و مفاهیم تجربی می پردازد. برای نمونه مثل افلاطونی از جمله مفاهیم محض هستند که نمی توان با تجربه به متعلق آن ها دست یافت. یک مفهوم تجربی، توسط حواس به دست آمده، به واسطه فاهمه صورت کلی به خود می گیرد.

کانت در بحث از منشأ مفاهیم، منشأ صوری آن ها را انتزاع می داند. منشأ مادی مفاهیم باعث تقسیم آن ها به تجربی، جعلی (شاید مقصود خیالی باشد) و عقلی می شود. وی سپس به عمل کردهای منطقی ای چون مقایسه، تأمل و انتزاع روی می آورد. این عمل کردها را باعث پیدایش مفاهیم به لحاظ صوری می داند. مقصود وی از مقایسه، مقایسه تصورات با یکدیگر و مقصود وی از تأمل، تأمل در وجوه تمایز یک تصور است.

ماده، حوزه مفاهیم و گستردگی این حوزه یکی دیگر از مباحث اوست. هر چقدر تعداد مصادیق یک مفهوم بیش تر باشند، خود مفهوم گسترده تر خواهد بود. هر چه قلمرو یک مفهوم گسترده تر باشد، کارکرد آن نیز گسترده تر خواهد بود. برای نمونه دایره مفهومی جسم بسیار گسترده تر از فلز است. کانت مفاهیم را به عالی و دانی یا بعید و قریب تقسیم می کند. این تقسیم او از مفاهیم منطبق با همان نظر مشهور در این زمینه است. برای نمونه حیوان نسبت به انسان، مفهومی عالی و نسبت به جسم مفهومی دانی است. در واقع کانت در اینجا نیز به شمول مفهومی نظر دارد.

او پس از بحث کوتاهی در خصوص جنس و نوع، به ذکر جنس عالی و نوع الانواع می پردازد. او همچنین از رابطه مفاهیم عالی و دانی، عام و خاص و قواعد کلی حاکم بر آن ها بحث می کند. برای مثال به این نکته اشاره می کند که هر مفهومی مخالف یا موافق مفهوم عام باشد، با مفاهیم خاص تحت آن نیز مخالف یا موافق است و هر مفهومی که با تمامی مفاهیم خاص تحت یک مفهوم عام مخالف یا موافق باشد، با آن مفهوم عام نیز مخالف یا موافق خواهد بود.

از دیگر مباحث وی، تعیین و انتزاع منطقی و کارکرد انتزاعی و انضمامی مفاهیم است. توسط انتزاعات پی در پی مفاهیم عام و عام تر بدست می آیند و توسط تعینات مفهومی پی در پی مفاهیم خاص و خاص تر. هر مفهومی را می توان به نحو انتزاعی و یا به نحو انضمامی به کار برد. این دو کارکرد، نسبی اند یعنی مفهوم عام نسبت به مفهوم خاص، دارای کارکردی انتزاعی و مفهوم خاص نسبت به مفهوم عام، دارای کارکردی انضمامی است و کاربرد انتزاعی یا انضمامی، به نفس مفهوم باز نمی گردد، بلکه به نحوه استفاده ما وابسته است.

با کاربرد انتزاعی به جنس الاجناس و با کاربرد انضمامی به شیء مشخص نزدیک و نزدیک تر می شویم. نمی توان یکی از این دو کارکرد را بر دیگری ترجیح داد، زیرا با یکی (کارکرد انتزاعی)، چیزهای بسیاری را به نحو خلاصه در می یابیم و با دیگری (کارکرد انضمامی)، می توان چیزهای اندکی را به نحو تفصیلی دریافت. مفهومی که اشیاء زیادی را در بر می گیرد، بسیار مفید و کارآمد است اما دارای تفصیل و اطلاعات فراوان از آن اشیاء نیست. برای نمونه ما هرگز از جوهر آنقدر اطلاعات کسب نمی کنیم که از گنج گاه علوم انسانی و مطالعات فلسفی یکی دیگر از ارکان مورد بحث کانت، همان گونه که ذکر شد،

احکام است. او یک حکم را به طور کلی توضیح داده، ماده و صورت آن را بیان می کند و متعلق تأملات منطقی را صورت احکام معرفی می نماید. او تمایز صوری احکام را ناشی از کمیت، کیفیت، نسبت و جهت می داند. احکام به لحاظ کمیت یا کلی، یا جزئی و یا شخصی اند. کانت می گوید در گزاره شخصی، موضوع به عنوان یک مفهوم، هیچ دایره مفهومی را دارا نیست. از نظر وی گزاره شخصی را باید در عمل همانند گزاره کلی دانست، زیرا در هر دو محمول تمامی موضوع را فرا می گیرد. به عبارت دیگر، چیزی در موضوع گزاره های شخصی یا کلی نیست که از دایره مفهومی محمول خارج بماند.

کانت، با دقت در کلیت، میان **general proposition** و **universal proposition**

قائل به تفاوت می شود و البته به این نکته نیز اشاره می کند که این تفاوت مورد بحث منطبق نیست. تفاوت این دو، از نظر او، در این است که در اولی حکم در مورد شیئی به نحو کلی است، در حالی که در دومی حکم در خصوص کلیت یک شیء می باشد.



ایمانوئل کانت ۳

کانت گزاره‌ها را به لحاظ کیفیت به سلبی، ایجابی و عدولی و به لحاظ نسبت به حملی و شرطی و فصلی تقسیم می‌کند. او می‌گوید تمایز گزاره‌های معدوله و سالبه مبحثی منطقی نیست. از نظر وی گزاره‌های حملی، ماده گزاره‌های شرطی و فصلی هستند، اما نباید گمان کرد که گزاره‌های شرطی و فصلی به کلی قابل تحویل به گزاره‌های حملی هستند، زیرا هر یک از این گزاره‌ها عملکرد ذاتاً متمایزی از فاهمه را به تصویر می‌کشند. برای نمونه در گزاره‌های حملی، هیچ چیز احتمالی در کار نیست و مفاد گزاره نشانگر قطعیت است، در حالی که در گزاره‌های شرطی تنها فرایند رسیدن به تالی، حائز قطعیت می‌باشد و به همین جهت است که می‌توان از دو گزاره کاذب، شرطی ای صادق داشت. پس این دو ماهیتاً متفاوت اند. به عبارت دیگر ثبوت محمول امری قطعی است، اما ثبوت تالی امری محتمل است.

کانت سپس به ارتباط مقدم و تالی در گزاره شرطی اشاره می‌کند، همان ارتباطی که منشأ استنتاج از وضع مقدم و رفع تالی است. او گزاره‌های فصلی، ماده و صورت آن‌ها و ویژگی‌های آن‌ها را توضیح داده، تقسیمات احکام به لحاظ جهت را مطرح می‌کند. از دید او احکام به این جهت، به احتمالی و قطعی و یقینی تقسیم می‌شوند. احکام احتمالی با امکان، احکام قطعی با فعلیت و احکام یقینی با ضرورت سرو کار دارند. مثالی برای این سه، به ترتیب، می‌تواند چنین باشد که «نفس ممکن است فنا ناپذیر باشد»، «نفس فنا ناپذیر است» و «نفس باید فنا ناپذیر باشد». وی میان judgment که ما آن را حکم معنی کردیم و proposition که آن را گزاره خواندیم، در این مبحث، فرق نهاده است. از نظر او نسبت میان موضوع و محمول در یک گزاره باید قطعی باشد. به عبارت دیگر جهت گزاره باید فعلیت باشد. بنابر این نظر عبارت «گزاره احتمالی»، عبارتی خود ستیز خواهد بود، در حالی که حکم احتمالی چنین نیست.

همچنین بیان می‌کند که پیش از هر گزاره‌ای حکمی وجود دارد و در واقع، حکم مقدم بر گزاره است و برای قطعیت بخشیدن به یک حکم، باید آن را در قالب یک گزاره بیان نمود. پس بهتر است قبل از هر گزاره‌ای، حکمی احتمالی کنیم (و نه حکمی قطعی یا یقینی) و آنگاه در قالب گزاره به قطعیت آن پی ببریم. این همان تعلیق حکم در تفلسف نقادانه اوست. در این راستا باید توجه داشت که همواره ضروری نیست که احکامی قطعی داشته باشیم.

کانت همچنین از گزاره‌هایی با عنوان گزاره‌های تفسیر پذیر^{۳۱} یاد می‌کند. او می‌گوید این گزاره‌ها، آن‌هایی هستند که درون شان هم سلب و هم ایجاب نهفته است، مانند «انسان‌های اندکی فرهیخته هستند». این گزاره، در واقع، قابل فرو کاستن به دو گزاره است؛ «برخی (بسیاری) انسان‌ها فرهیخته نیستند» و «برخی (اندکی) انسان‌ها فرهیخته اند». کانت این گزاره‌ها و دقت در آن‌ها را مرتبط با قلمرو دستور زبان می‌داند و نه منطقی.

وی سپس به گزاره‌های عملی و نظری، اثبات پذیر و اثبات ناپذیر و اصول (مبادی) و می‌پردازد. او احکام یقینی بی واسطه را برهان ناپذیر دانسته، معتقد است آن‌ها را باید به عنوان گزاره‌های بنیادین برگزید. اگر بتوان با این گزاره‌های بنیادین، دیگر گزاره‌ها را به اثبات رسانید و خود نسبت به دیگر گزاره‌ها فرعی نباشند، اصول یا مبادی نامیده می‌شوند. این مبادی یا استدلالی اند و یا شهودی. اولی توسط فاهمه و دومی توسط قوه شهود حاصل می‌گردد.

کانت پس از تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی، می‌گوید هر گزاره ترکیبی به ادراک، به لحاظ مادی، می‌افزاید و هر گزاره تحلیلی به لحاظ صوری. محتوای گزاره‌های تحلیلی این همان گویی است و این همان گویی در گزاره‌های تحلیلی یا صریح است یا غیر صریح. در صورتی که این همان گویی در آن‌ها به نحو صریح رخ دهد، تتولوژی پدید می‌آید. گزاره‌های حاوی تتولوژی، به نظر کانت، عاری از ارزش اند، در حالی که گزاره‌های تحلیلی دسته دوم به محمولات منطقی ما می‌افزایند. البته مترجم در پاورقی یادآور این نکته می‌شود که برخی از فلاسفه جدید، گزاره تتولوژی «من، من هستم» را اصل اساسی همه علوم و معارف بشری می‌دانند.

کانت در انتهای این بخش به بحث در خصوص اصل موضوعه، مسئله، نظریه، نتایج فرعی، مقدمات و احکام حسی و تجربی می‌پردازد. او معتقد است که یک حکم حسی امری نفسانی و درونی است و حکم نفس الامری و بیرونی قوه احساس همان تجربه است. این که ما رنگ شیئی را قرمز می‌یابیم، حکمی حسی است، اما این که رنگ

کانت در انتها تصریح می‌کند که منطقی فنی برای اختراع و کشف یا مجموعه‌ای از نظریات علمی و مدون در باب صدق یا حقایق نیست، بلکه تنها برای تقادری ادراک مفید است و اصل منطقی صدق ریشه در سازگاری فاهمه با قواعد کلی خود دارد.

چیزی قرمز است، حکمی تجربی است.

کانت پس از این مباحث، به رکن سوم مد نظر خویش یعنی قیاس ها می پردازد. مباحث وی عبارتند از استدلال به طور کلی، استدلال مباشر و غیر مباشر، استدلال های مرتبط با فاهمه، عقل و قوه حاکمه^{۳۲}، ماهیت استدلال های فاهمه به نحو خاص و انواع آن ها، استدلال های فاهمه با توجه به کمیت، کیفیت، نسبت و جهت احکام، استدلال های مباشر ناشی از روابط تضاد، تناقض و دخول تحت تضاد، عکس دگرگون شده و محض، قواعد کلی عکس، قواعد کلی عکس نقیض، استدلال های عقل و اصول کلی، اجزاء اصلی، ماده و صورت آن ها، تقسیم قیاس های عقلی به لحاظ نسبت و شرح آن ها و بیان تمایز صحیح میان آن ها.

کانت پس از این که استدلال های فاهمه را از نوع استدلال های مباشر معرفی می کند، آن ها را به لحاظ کمیت، کیفیت، نسبت و جهت احکام، متفاوت اعلام می کند. برای نمونه تفاوت های کیفی میان دو حکم باعث پیدایش تضاد، تناقض و دخول تحت تضاد می شود و بر این مبنا می توان استدلال های مباشری را سازمان دهی نمود. کانت به تداخل احکام نمی کند.

از نظر کانت قضایایی که هم معنی اند اما در ساختار متفاوت اند، مانند «نه هر انسانی متقی است» و «برخی انسان ها متقی نیستند»، تنها به نحو زبان مرتبط اند و نه به منطق. به عبارت دیگر این وظیفه علم دستور زبان است که به تمایزات این گونه قضایا پردازد و نه منطق.

از دید وی استدلال مباشر با توجه به نسبت احکام، در واقع، همان عکس مستوی است. او عکس مستوی را به دو نوع دگرگون شده^{۳۳} و محض تقسیم می نماید. اولی زمانی رخ می دهد که در جریان عکس، کمیت نیز تغییر یابد و دومی زمانی است که کمیت تغییر نکند. او در هنگام ذکر قواعد کلی عکس، اشاره ای به این نمی کند که سالبه جزئی، عکس مستوی ندارد. کانت همچنین استدلال های مباشر با توجه به جهت قضایا را با عکس نقیض در ارتباط می داند.

در بیان کانت، استدلال های عقلی آن دسته از استدلال هاست که نیازمند فرایند استنتاج است و آن ها را در مقابل استدلال های مباشر قرار می دهد. اجزاء اصلی این گونه از استدلال ها، صغری، کبری و نتیجه است و از نظر کانت، ماده آن ها عبارت است از مقدمات آن ها و صورت شان، همان نتیجه آن ها می باشد. وی این قیاس های عقلی را به لحاظ نسبت به حملی، شرطی و فصلی تقسیم می کند. وی تمایز این سه را در کبری آن ها می داند؛ در اولی کبرا گزاره ای حملی است و در دومی، شرطی و در سومی، فصلی.

کانت معتقد است که قیاس های عقلی را، بر خلاف استدلال های فاهمه، نمی توان به لحاظ کمیت تقسیم نمود، زیرا کبری همواره قاعده ای کلی است و همچنین به لحاظ کیفیت نیز، زیرا فرقی ماهوی رخ نمی دهد اگر نتیجه ای سالب به دست آید یا موجب و هم به لحاظ جهت، زیرا نتیجه همواره دارای جهت ضرورت است و در نتیجه گزاره ای یقینی خواهد بود. به همین دلیل است که او این دسته از قیاس ها را، تنها به لحاظ نسبت، به انواع فوق الذکر تقسیم نمود.

قیاس های حملی عقل دارای سه مفهوم اساسی اند؛ اصغر، اکبر و حد وسط. او می گوید تنها در قیاس حملی است که با حد وسط نتیجه به دست می آید. کانت اصل اساسی در قیاس های حملی را این می داند که هر چیزی که با مفهوم جنسی و نوعی یک شی سازگار باشد، با خود آن شی نیز سازگار است و هر چیزی که با این مفاهیم در تعارض باشد، با خود شی نیز در تعارض خواهد بود. وی آنگاه به ذکر قواعد مرتبط با این دسته از قیاس ها می پردازد. این قواعد، در واقع، همان شرایط عمومی شکل های قیاس هستند. البته او در دنباله به هر یک از اشکال به صورت جداگانه نیز پرداخته است. کانت نیز به مانند تمامی منطق دانان شکل نخست را کامل ترین می داند و علت تام بودن این شکل از قیاس را قابلیت انتاج تمامی محصورات اربعه معرفی می کند.

قیاسی را که کانت تحت عنوان قیاس شرطی، در این کتاب، معرفی می کند، در واقع، همان قیاس استثنائی است. وی روش های استنتاج در چنین قیاسی را وضع مقدم و رفع تالی می داند و سپس می گوید با نظر دقی نمی توان قیاس شرطی را یک استنتاج غیر مباشر و مبتنی بر مقدمات تلقی نمود. در قیاس های فصلی نیز از صدق یک مؤلفه، به کذب بقیه و از کذب بقیه به صدق یک مؤلفه دست می یابیم. اصل مرتبط با قیاس های فصلی در واقع



ایمانوئل کانت

کانت می گوید: منطق کلی ولف بهترین منطقی است

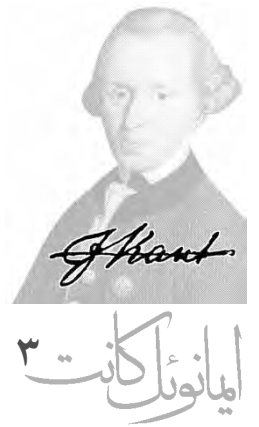
که در دست است و حتی برخی آن را

هم پایه منطق ارسطو می دانند.

فلسفه تنها دانشی است که می تواند رضایتی درونی را

برای ما به ارمغان بیاورد، زیرا تنها دانشی است که

به علوم دیگر انسجام می بخشد.



همان اصل طرد شق ثالث است.

وی سپس بخش کوچکی را به قیاس ذوحیدین اختصاص داده، آن را ترکیبی از قیاس شرطی و فصلی می‌داند. توضیح این که کبرای چنین برهانی، گزاره ای شرطی است که تالی آن، خود، گزاره ای فصلی می‌باشد. او به کارگیری برهان ذوحیدین را روشی سوفسطائی ماب معرفی می‌کند. در این روش، چیزی به نحو مستقیم مورد رد و انکار قرار نمی‌گیرد، بلکه محظورات آن برشمرده می‌شود. این شیوه می‌تواند بسیار فریبنده باشد، زیرا ممکن است در اثر سوء فهم نسبت به لوازم یک چیز، آن را بدون دلیل موجه انکار نماییم.

قیاس های قوه حاکمه، به تعبیر کانت، دو نوع اند: استقراء و تمثیل. استقراء می‌گوید اگر چیزی در اکثریت بود، در همه هست و تمثیل می‌گوید اگر عمده چیزهایی که در بقیه هست، در یکی بود، مابقی آن چیزها نیز در آن هست. کانت می‌گوید استدلال های عقلی ضرورت به دنبال دارند و به همین دلیل است که استقراء و تمثیل را نمی‌توان استنتاجی عقلی دانست. ما به واسطه استقراء به گزاره هایی همگانی (اکثری الوقوع) دست می‌یابیم و نه کلی. استدلال های حاکمه تنها برای گسترش ادراکات تجربی اند و تنها حاوی یقین تجربی می‌باشند.

بخش نخست منطق این کتاب، سرانجام، با مباحثی مختصر در خصوص قیاس مضمر، مرکب و بسیط، قیاس های سفسطی و بر شمردن برخی از مغالطات به پایان می‌رسد. همان گونه که سابق از این نیز ذکر شد، عنوان بخش دوم از منطق کتاب مزبور، ارکان کلی روش است. کانت در این بخش بسیار کوتاه (حدود ۱۵ صفحه) از رویکرد و روش، ساختار علم، موضوع و هدف در روش، شرایط حصول تمایز در ادراکات، تعاریف تحلیلی و ترکیبی، پیشینی و پسینی، شرح و توصیف، تعاریف اسمی و واقعی، لوازم اصلی تعریف و قواعد آن، تقسیم منطقی و مفهوم و ضوابط آن و تعاریف مختلف از روش بحث می‌کند. ادراک باید به عنوان یک علم، با روشی خاص به نظم کشیده شود. اصل روش بخشی از منطق است که با ساختار یک علم به طور کلی سر و کار دارد و ناظر بر فرایند نظم یابی آن علم برای نمایاندن ابعاد مختلف آن است. این اصل، در واقع، راه رسیدن به کمال منطقی در یک علم را نشان می‌دهد. کمال منطقی یک علم به تمایز، ژرفا و نظام سیستماتیک آن بستگی دارد. بازگشت تمایز یک علم، به طور کلی، به تمایز اجزاء مفهومی آن است و تمایز در این ناحیه از طریق شرح و توصیف حاصل می‌گردد.

منطق کانت بسیار خالص و نظام مند بوده،
از روش علمی دقیق برخوردار
است.

از نظر کانت

منطق علم به قواعد ضروری اندیشه است.

کانت تعاریف را به تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌نماید. مفاهیم به کار گرفته شده در هر یک از این تعاریف نیز یا پیشینی اند و یا پسینی. اما از آن جا که نمی‌توان به تمامی اجزاء مفهومی معرف دست یافت، پس تمامی تعاریف تحلیلی، غیر یقینی اند. اما شرح و توصیف، بسیار به تعریف یقینی نزدیک اند. می‌توان یک مفهوم را شرح داد (تحلیل) یا آزمود (ترکیب). از نظر کانت، نمی‌توان تعاریف سلبی را تعریفی حقیقی دانست، زیرا در این گونه تعاریف، شیء با توجه به دیگر اشیاء متمایز می‌گردد و نه با توجه به خود آن شیء. او، اگر چه دسترسی به تعریف یقینی در دیگر مفاهیم را دشوار می‌داند، اما تعریف یک مفهوم قراردادی را تعریفی واقعی معرفی می‌کند. پس برای مثال در ریاضیات همواره با تعاریف واقعی سر و کار خواهیم داشت. وی همچنین تعریف اسمی را تنها مفید تمایز می‌داند و آن را قادر به شناساندن تعینات درونی شیء نمی‌داند.

وی لوازم تعریف را نیز بنا بر همان چهار خصیصه کمیت، کیفیت، نسبت و جهت بر می‌شمرد. لازم کمی تعریف، تساوی معرف و معرف، لازمه کیفی آن، دقیق و مفصل بودن، لازمه نسبی آن، همان گویی نبودن و لازمه آن با توجه به جهت، ضروری بودن حدود آن است.

کانت در خصوص تقسیم، به این نکته اشاره می‌کند که تقسیم یک مفهوم بسیار متفاوت از تحلیل آن است. در تحلیل مفهوم، با خود مفهوم سر و کار داریم، اما در تقسیم آن، با قلمرو آن. در واقع این قلمرو یک مفهوم است که تقسیم می‌شود و نه خود آن. او پس از ذکر شرایط تقسیم، از جمله تباین اقسام، تحت مقسم بودن آن ها و تساوی همگی با مقسم به بررسی انواع آن ها می‌پردازد. او میان تقسیمات یک مفهوم بنابر جنبه های آن و تقسیمات آن بنابر تقسیمات ثانوی ای که اقسام تحت آن می‌پذیرند، تمایز قائل شده، برای هر یک اسمی را وضع می‌نماید.

او روش را دو قسم می‌داند؛ روشی علمی و روشی عمومی. در اولین روش شخص به گزاره های بنیادین روی می‌آورد و در دومی به گزاره های عام پسند مثلاً مقبولات. وی همچنین میان روشمندی در مقام تفکر و روشمندی



ایمانوئل کانت

در مقام ارائه مطالب حاصل از تفکر فرق می گذارد. آن کسی که روشمند می اندیشد، ممکن است در ارائه مطالب حاصل از اندیشه خویش نیز روشمند باشد و یا مشتت. او همچنین در خصوص آموزش مطالب اذعان می دارد که این امر میسر نمی گردد مگر به روش گفتمانی سقراط که در آن هم استاد می پرسد و هم دانشجو، اما با روش پرسش و پاسخ متداول نمی توان آموخت و تنها می توان استنتاج نمود.

کانت این بخش را با توجه به این نکته به پایان می رساند که در فرایند تفکر باید ماحصل تمامی تحقیقات پیشین و حاضر را به شکلی روش مند به نظم کشید.

کتاب با ضمیمه ای در انتها به پایان می رسد. در این بخش به زندگی و نوشته های کانت پرداخته شده است. آثار کانت، اعم از مقاله و کتاب، با ذکر تاریخ نشر آن ها و توضیحاتی در خصوص روند فکری کانت ارائه گشته اند. مترجم در پاورقی، تمایزی را میان اخلاقیان متکلم^{۳۳} و متکلم اخلاقی^{۳۵} قائل می شود. از نظر وی دسته اول پس از مفروض گرفتن وجود خداوند، سعی در استخراج و انطباق قواعد اخلاقی با خواست و اراده او دارند، اما متکلم اخلاقی، بنا بر شرایط ضروری حاصل از اختیار و توسط عقل به پرده برداشتن از قواعد اخلاقی می پردازد و البته در این راستا او نیز وجود خداوند و ابدیت نفس را مسلم می انگارد. مترجم پس از این تمایز، کانت را در دسته دوم قرار می دهد.

صفحات اخیر این ضمیمه تقریباً مدیحه سرایی کانت و نظریات و اوصاف اخلاقی وی است. از جمله این که وی فردی بود کوتاه قد با قفسه سینه ای کوچک و تنها یک وعده در روز غذا می خورد و آن هم نهار. تصویری مربوط به ۷۱ سالگی کانت در صفحه نخست کتاب چاپ شده است. او نه زندگی یک فرد غرغر کننده را در پیش گرفت و نه زندگی یک راهب تارک دنیا را و فلسفه او دارای کارکردی اجتماعی است. فلسفه استعلایی از تمامی علوم کاربردی تر است و از آن جا که دیگر نظام های فلسفی را کنار زده است، کسی که آن را نمی داند، نمی تواند خود را به معنای واقعی فیلسوف بنامد. این ضمیمه به نقل این بحث زیبا از کانت ختم می گردد که خوب زیستن حاصل تبعیت کورکورانه از هیچ فرد متخلق به اخلاقی نیست، بلکه حاصل پیروی از اصل اخلاقی است.

در پایان باید یادآور شوم که مخاطب عمده نظرات کانت در خصوص منطق را در همان مقدمه خواهد یافت. همچنین فقدان یک فرهنگ لغت جامع فلسفی در حیطه منطق و حتی در فلسفه، با مطالعه این اثر، کاملاً مشهود است. خواننده، همچنان، اصطلاحاتی را خواهد یافت که با دارای معادل فارسی نیستند، یا هنوز مانوس نبوده و مورد تعریف و شرح واقع نشده اند.

پی نوشتها

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران
 ۲. مشخصات کامل کتابشناختی عبارت است از: کانت، ایمانوئل، منطق، ترجمه جان ریچاردسون، لندن، ۱۸۱۹م.
 3. universal logic.
 4. transcendental logic.
 5. natural or popular.
 6. artificial or scientific.
 7. technical.
 8. applied or mixed.
 9. speculative understanding.
 10. common understanding.
 11. scholastic.
 12. popular.
 13. Lambert.
 14. mundane.
 15. esthetical perfection
 16. confused.
17. greatness.
 18. intensive greatness.
 19. extensive greatness.
 20. horizon of cognition.
 21. falsity.
 22. error.
 23. mark.
 24. holding-true.
 25. opining.
 26. prejudice.
 27. verisimilitude or likelihood.
 28. Tycho de Brahe.
 29. imperative.
 30. arbitrable.
 31. expoundable propositions.
 32. judgment.
 33. altered.
 34. theological moralists.
 35. moral theologist.